

سوسنگرد باید تا فردا آزاد شود



شهید دکتر مصطفی چمران در گفت‌وگوی تلفنی با بنی‌صدر گفت: من فردا صبح با نیروهای مردمی وارد سوسنگرد خواهم شد. اگر شهید شدم، که به نفع شماسست ولی اگر زنده ماندم آبروی شما (بنی‌صدر) را خواهم برد.

شهید دکتر مصطفی چمران در گفت‌وگوی تلفنی با بنی‌صدر گفت: من فردا صبح با نیروهای مردمی وارد سوسنگرد خواهم شد. اگر شهید شدم، که به نفع شماسست ولی اگر زنده ماندم آبروی شما (بنی‌صدر) را خواهم برد.

نام سوسنگرد در تاریخ دفاع مقدس ما نامی است که با ایثار و فداکاری و مظلومیت و شهادت گره خورده است. روز ۲۵ آبان ۱۳۵۹ در این سرزمین حماسه‌ای آفریده شد که هیچ گاه از تاریخ ما پاک نخواهد شد؛ حماسه‌ای بزرگ و جاودانه که با آزادسازی سوسنگرد از چنگال متجاوزین بعثی به عنوان یکی از نخستین پیروزی‌ها در دفاع مقدس، کام مردم ایران را شیرین کرد؛ بنابراین، یادآوری این حماسه بزرگ، ادای دینی است به ایثارگران و رزمندگان این فتح.

سوسنگرد باید آزاد شود

با توجه به اهمیت حیاتی محور چزابه بستان سوسنگرد به اهواز، صدام به لشکر قدرتمند ۹ زرهی خود، مأموریت اشغال سوسنگرد و تصرف اهواز را به همراه لشکر ۵ عراق از محور طلاییه پادگان حمید واگذار کرد؛ بنابراین، در هفته نخست تجاوز دشمن به کشورمان، در ششم مهر ماه ۱۳۵۹ سوسنگرد، نخستین شهری بود که در جنوب به اشغال درآمد. اما با گذشت سه روز با پایداری رزمندگان سلحشور اسلام مرکب از عزیزان بسیجی و سپاهی خوزستان به فرماندهی شهید غیور اصلی و واحدهای هوانیروز ارتش از اشغال دشمن خارج شد.

اما بار دیگر ارتش عراق در بیستم آبان ماه ۵۹ با به‌کارگیری یگان‌های قدرتمند و تازه نفس زرهی برای تصرف این شهر تهاجم کرد. رزمندگان اسلام که عمدتاً از نیروهای سپاه، مردمی و جنگ‌های نامنظم بودند، با سلاح‌های سبک اما با اراده‌ای پولادین و عزمی راسخ در جلوی نیروهای تا بن دندان مسلح دشمن مقاومت کرده و در سه روز با خلق حماسه‌های بی‌نظیر و رشادت‌های به یاد ماندنی به غم نمد سلاح، مهمات، غذای، کاف، از تسلط کاما، شمع به دست، آتش، دشمن، حله‌گ، کدند.

سرانجام دشمن در پناه تعلل و کارشکنی بنی‌صدر خائن در اعزام نیروهای کمکی، موفق به گرفتن بخش عمده شهر و محاصره آن شد، ولی با تدبیر و فرمان حضرت امام خمینی (ره) در شامگاه ۲۵ آبان مبنی بر این که «#171 سوسنگرد تا فردا بایستی آزاد شود» و مدیریت و نقش بی‌بدیل حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و رشادت‌های بی‌نظیر شهید بزرگوار دکترچمران، به عنوان نمایندگان حضرت امام در شورای عالی دفاع و رزمندگان دلاور و سلحشور اسلام، در صبحگاه ۲۶ آبان ماه سال ۵۹۱۳ و در آستانه عاشورای حسینی، عملیات آزادسازی مناطق اشغالی را آغاز و با مقاومت و پایداری باشکوه رزمندگان محصور در شهر توانستند دشمن تا بن دندان مسلح را به عقب رانده و پیروزمندانه وارد شهر شوند.

مسجد جامع سوسنگرد؛ مرکز فداکاری و مقاومت بود

حماسه‌ها و رشادت‌های بی‌نظیر رزمندگان سلحشور اسلام در این منطقه سبب شد، سوسنگرد، به شهر عاشقان شهادت اشتعار یابد. در این واقعه مسجد جامع به عنوان مرکز ثقل مقاومت رزمندگان محصور در شهر نقش مهمی داشته است.

حماسه‌های مقاومت رزمندگان اسلام متشکل از ارتشیان، سپاهیان، بسیجیان، جهادگران، جنگ‌های نامنظم و عشایر بومی عرب زبان از استان‌هایی از جمله آذربایجان شرقی، اصفهان، البرز، تهران، خراسان رضوی، خوزستان، فارس، قم، قزوین، سمنان، لرستان، مازندران و یزد در آزادسازی و دفاع از شهر سوسنگرد و حضور گسترده و حماسی عشایر قهرمان عرب زبان بومی در دفاع از شهر، موجب تقویت روحیه رزمندگان و ساماندهی نیروهای مردمی و نظامی در دیگر جبهه‌های جنوب خوزستان و نیز ناکامی دشمن در این جبهه شد و بدین ترتیب، طرح صدام برای اشغال خوزستان به شکست انجامید.

مقاومت جانانه سپاهیان پاسدار و شهادت از جمله سرداران و امیران لشکر اسلام، شهیدان بزرگوار دکتر مصطفی چمران، دقایقی،

زین الدین، علی هاشمی، ذبیح‌اله عاصی‌زاده، بهروز غلامی، علم الهدی، یاغچیان، برونسی، تجلایی، علیرضا نوری، اسحاق عزیزی، حسین بهرامی، محمد باقر خوشنویسان، اقارب پرست، حمید رمضانی، مسعود منفرد نیاکی، ایرج رستمی، بابا محمد رستمی، سید احمد مقدم‌پور، معینیان، شریفی، پورکیان و بسطامی و جهادگران بی‌سنگر محمد طرحچی، هاشم ساجدی و ابراهیم رجب بیگی در دفاع از شهر سبب شد که ۲۶ آبان ۱۳۵۹ به روز شهدای پاسدار نامگذاری شود.

شهید چمران گفت: اگر شهید شدم که به نفع شماست، وگرنه...

سرهنگ بازنشسته سید کاظم فرتاش که در آغاز جنگ با حکم آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان نماینده حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع بودند، به عنوان فرماندار نظامی سوسنگرد منصوب شد، درباره حماسه سوسنگرد می‌گوید:

روز پانزدهم مهر ماه سال ۱۳۵۹ در حالی که جاده اهواز - سوسنگرد زیر باران گلوله‌های خمپاره و توپخانه دشمن بود، به هر شکل از جاده گذشتم و خود را به سوسنگرد رساندم و به عنوان فرماندار نظامی سوسنگرد، خود را معرفی نموده و مشغول به خدمت شدم.

به تدریج نیروها را که از گوشه و کنار کشور می‌آمدند، آماده می‌کردیم تا دور تا دور سوسنگرد مستقر شوند. یک گروه از نیروهای جهاد خراسان آمده بودند که با کمک آن‌ها پیرامون شهر خاکریز ساخته شد و روی خاکریزها، سنگر آماده کردیم.

گروه دیگر به نام فدائیان اسلام از کرج در شمال شرق سوسنگرد مستقر بودند. همچنین دویست نفر از بچه‌های مساجد تهران هم در شمال غرب مستقر بودند و سی تا چهل نفر از نیروهای سپاه آذربایجان در دهلاویه در فاصله شش کیلومتری شهر مستقر بودند که همین نیروها توانستند جلوی چند حمله دشمن را بگیرند و باعث شدند، دشمن نتواند از بستان به طرف سوسنگرد بیاید.

۱۴۰ نفر از نیروهای کارزون و شیراز هم در جنوب شرقی شهر با تفنگ‌های ام یک و ژسه از شهر پاسداری می‌کردند و در جنوب غربی نیز نیروهای سپاه خوزستان مستقر بودند. در ۲۳ آبان، دریافتیم نیروهای دشمن در جنوب شهر در کرخه کور نزدیک هویزه تجمع کرده‌اند. حدس زدم دشمن می‌خواهد از این راه شهر را محاصره کند.

بلافاصله برای تصمیم‌گیری به اهواز خدمت مقام معظم رهبری و شهید چمران و دیگر فرماندهان رسیدم. برای دریافت دو قبضه توپ و دو قبضه تیربار شب را در اهواز ماندم و صبح روز بعد، دویست نیروی کمکی تحویل گرفته و به طرف سوسنگرد راه افتادم؛ اما در نزدیکی سوسنگرد در محلی به نام ابوحمیظه، فرمانده گروه رزمی از لشکر ۷۷ خراسان به نام مرحوم سرهنگ امیر شقاقی گفت: راه سوسنگرد بسته شده است.

بنابراین، با پای پیاده به سمت ساحل کرخه حرکت کردیم تا از شمال سوسنگرد وارد شهر شویم، ولی ساعت یک تا شش بعدازظهر جنگ‌های تن به تن انجام می‌شد. برای این که از پشت سر مورد حمله قرار نگیریم، عقب‌نشینی کردیم. روز بعد با کمک شهید چمران با بالگرد قصد ورود به شهر را داشتیم که به دلیل تیراندازی امکان پذیر نبود.

شهید دکتر مصطفی چمران در گفت‌وگوی تلفنی با بنی‌صدر گفت: من فردا صبح با نیروهای مردمی وارد سوسنگرد خواهم شد. اگر شهید شدم، که به نفع شماست ولی اگر زنده ماندم آبروی شما (بنی‌صدر) را خواهم برد.

ساعت یک نصف شب دستور حمله صادر و عملیات توسط تیپ ۲ لشکر ۹۲ با فرماندهی مرحوم سرهنگ شهبازی آغاز شد.

وقتی وارد سوسنگرد شدیم عراقی‌ها، همه شهر را گرفته بودند و تنها مسجد و چند کوچه پیرامون در اختیار ایرانی‌ها بود، ولی با این حمله پیروزمندانه سوسنگرد آزاد شد.

توصیف متجاوزین عراقی از نبرد سوسنگرد

&171#مهند» از سربازان واحد کماندویی ارتش عراق در کتاب خاطرات خود درباره نبرد سوسنگرد آورده است: در ورودی شهر، چند پاسدار را دیدم. آن‌ها پس از مشاهده ما کمین گرفتند و جنگ تن به تن درگرفت. دود و غبار از گوشه و کنار شهر بلند بود و صدای انفجار و شلیک گلوله لحظه‌ای قطع نمی‌شد. کماندوها به شهر ریخته بودند و هر کاری که برای ویرانی و کشتار مردم می‌توانستند، انجام می‌دادند.

چند لحظه بعد در خیابان اصلی، متوجه خانواده‌ای شدم. طفل پنج ساله در آغوش مادرش به شدت گریه می‌کرد. دست چپش از

بازو ترکش خورده بود و خون ریزی داشت. مادر و دختر به هر طرف که می‌دویدند. با سربازان ما روبه‌رو می‌شدند و با انفجار خمپاره‌ای آنان را به زمین می‌چسباند. وقتی آن‌ها را درمانده دیدم، خودم را به آن‌ها رساندم و رو به مادر کردم و گفتم که شیعه‌ام و اهل کربلا. گفتم: از من نترسید و اجازه دهید پسر کوچکتان را به بهداری برسانم تا زخمش را پانسمان کنند. از آنان خواستم که به من اعتماد کنند. اما نکردند و از من خواستند از آنجا دور شوم.

پس از کمی صحبت، اعتماد مادر طفل را جلب کردم، ولی دخترش که تقریباً هجده ساله بود نپذیرفت و می‌گفت لازم نکرده که عراقی‌ها ما را درمان کنند. در ادامه سخنانش افزود که اگر شما می‌خواستید، ما را معالجه کنید چرا این گونه وحشیانه به شهر ما حمله کردید؟ پاسخی نداشتم و نمی‌دانستم چه بگویم. من در آن لحظه خودم را گناهکار می‌دانستم.

گروه‌بان سومی داشتیم به نام عبدالامیر خشام اهل ناصریه که می‌گفت: بیا با هم برویم درون خانه. داخل کوچه شدیم و با شکستن در به درون خانه رفتیم. در یکی از اتاق‌ها، کنار پنجره، پیرمردی روی صندلی نشسته بود. یک پا هم نداشت. اتاق به هم ریخته و تاریک بود. نخستین چیزی که نظرم را جلب کرد، شال سبز دور گردن پیرمرد بود. فکر کردم که حتماً سید است. گروه‌بان عبدالامیر پس از من وارد اتاق شد. با دیدن پیرمرد یکه خورد. پیرمرد با چشمان پرجاذبه‌اش نگاهمان می‌کرد. گروه‌بان عبدالامیر جلوتر رفت و در مقابل پیرمرد ایستاد. پیرمرد یکریز نگاهش کرد. گروه‌بان کلاشینکف خود را بالا آورد. بعد دهانه لوله را روی سینه پیرمرد جابجا کرد. من پشت سر گروه‌بان بودم. احساس کردم که آن‌ها چشم در چشم هم دوخته‌اند و ذره‌ای ترس در پیرمرد نیست.

لحظه‌ها به سختی می‌گذشت. ناگهان پنج یا شش گلوله از کلاشینکف گروه‌بان عبدالامیر در سینه پیرمرد نشست. پیرمرد در میان دود و باروت از روی صندلی به زمین غلتید. در همین حال، شال سبز از گردنش باز شد و روی خون‌ها افتاد. کمی بعد، به افراد خودمان پیوستم و اصلاً حال طبیعی نداشتم. به هر جا نگاه می‌کردم جسد و خون بود. در خانه‌های بسیاری قرآن و نهج البلاغه را دیدم و همین طور کتاب‌های اسلامی را. همه این‌ها در حالی بود که در تبلیغات به ما می‌گفتند، ایرانی‌ها آتش پرست و مجوس هستند!

در سی و دومین سالروز آزادسازی سوسنگرد، شهر عاشقان شهادت به ارواح مطهر شهدای این فتح بزرگ درود می‌فرستیم؛ شهیدانی که عزت و سرافرازی ایران اسلامی مرهون ایثار و فداکاری آنان است.